

«بررسی نظریه عرفانی ولایت از دیدگاه چند تن از عرفا»

محمدرضا کمالی بانیانی

عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد ایزد

دکتر صمد جوکار

عضو هیأت علمی دانشگاه شیراز

دکتر ایرج میرقادری

عضو هیأت علمی دانشگاه شیراز

مهدی‌رضا کمالی بانیانی

دانشجوی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی

چکیده مقاله:

مسأله ولایت، از مباحث مهم عرفان نظری است که پایه‌های استوار فلسفی نیز دارد. در حقیقت مرتبه پایانی سیر عارفان است که خود در صحایف و مکتوبات و آثار خویش با عبارت‌های گوناگون از آن یاد کرده‌اند. همچون فناء ذاتی یا مقام محو اسم و رسم و رفض تعینات و یا مقام توحید ذات و فناء در توحید، البته بحث ولایت در علم شریف فقه و علم کلام نیز دامنه‌ای وسیع دارد و فقیهان و متکلمان از دیدگاه فقهی و کلامی به بررسی و کاوش پیرامون آن پرداخته‌اند، ولی بحث ولایت در عرفان، دیگر است و حد آن دو علم، دیگر. بزرگان بسیاری به نگاشتن رساله در موضوع ولایت پرداخته‌اند که مرحوم محدث عالیقدر شیخ آغابزرگ تهرانی در جلد ۲۵ کتاب خویش به نام «الذریعه فی تصانیف الشیعه» از آنان یاد کرده است. آنچه که مهمترین بحث این مقاله را دربرمی‌گیرد، اثبات این مطلب است که بسیاری از عرفا در بسیاری از اندیشه‌ها و نظریه‌های عرفانی به ویژه ولایت از شیخ محی‌الدین عربی تأثیر پذیرفته‌اند. به گونه‌ای که حتی عده‌ای از آنها این نظریه را فقط با لحن دیگری بیان کرده‌اند.

عارفانی که در این مقاله مورد بررسی قرار گرفته‌اند، شیخ محمود شبستری، عطار نیشابوری و علامه طباطبایی است. علاوه بر این این سه عارف بزرگ، دو به دو با یکدیگر نیز از حیث این نظریه عرفانی مورد مقایسه قرار گرفته‌اند.

کلید واژه‌ها:

ولایت، امامان، انسان کامل، نور محمدی، شیخ محی الدین عربی، شیخ محمود شبستری، علامه طباطبایی.



پیشگفتار

کسی که حدود هفتصد سال است آراء او در میان عارفان و متفکران و محققان جهان - اعم از عرب و عجم و ترک و هندو - مورد تحقیق است و ما او را با شهرت ابن عربی می‌شناسیم^۱ شخصیتی بوده است سوخته و کارآزموده و تیزبین که به لحاظ نازک اندیشی‌هایش، اصحاب و یارانش از او با القابی چون محی‌الدین، الشیخ الاکبر و ابن افلاطون یاد کرده‌اند^۲ و دشمنان و منکرانش او را به القابی چون اباحتی و الطاغوت الاکبر (!؟) نکوهیده‌اند.^۳ این دیده‌ور پرخیال و پراندیشه و پرکار - که پیوند میان خالق و مخلوق را با تشبیهاتی دقیق اما عریان نموده است - از بطن و قلب حاتم طایی است که در ۱۷ رمضان سال ۵۶۰ در مرسیه زاده شد، ایام کودکی را در خانواده‌ای گذرانید که افراد آن به زهد و پارسایی شهرت داشتند. در ۸ سالگی به اشبیلیه رفت و در این شهر آثار رایج عصری را خواند، اما بیشتر به ادب و صید توجه داشت؛ در جوانی به تصوف گرایید و بسیاری از مشایخ عصرش را دریافت و سفرهای مکرر به اسپانیا، تونس، تلمسان، مصر و نیز به مراکش، بغداد، قونیه، انطاکیه و دیگر شهرهای شرق اسلامی کرد و پس از سیاحت‌های مکرر به دمشق رفت و در آنجا مستقر شد و آثار جاودان و مشهور فصوص الحکم و فتوحات مکیه و ... پرداخت. آثار و آراء ابن عربی با سرعتی و قوتی شگرف

۱- ذکر شهرت ابن عربی بدون الف و لام که در میان ما معمول بوده و هست، درست است و ضبط آن به صورت ابن العربی جایز نیست؛ زیرا میان او و قاضی ابوبکر العربی صاحب احکام القرآن خلط می‌شود، هر چند که ابن عربی خود از شهرتش به صورت ابن العربی یاد کرده است. ر.ک: عمر فروخ، التصوف فی الاسلام، بیروت ۱۴۰۱ ص ۱۶۳.

۲- ابن عربی و حیات و مذهب، ص ۵.

۳- العروة لاهل الخلوة و الجلوة، ص ۳۴.

نه تنها در شرق و غرب اسلامی انتشار یافت بلکه جهان اروپایی را نیز متأثر کرد. چنان که میکال اسپین پلاسیوس در کتابی با عنوان «اسلام و کمدی الهی» نوشت، ثابت کرد که دانته در پرداختن کمدی الهی دقیقاً همچون ابن عربی و در چهارچوب همان عمل کرده است. پس از دانته باز هم آثار ابن عربی به فکر متفکران اروپایی مشهود می‌نماید. چنان که پلاسیوس، شیخ اکبر را استاد مسلم و راستین نهضت تصوف دینی در اروپایی می‌داند و می‌نویسد:

«نخستین فلاسفه صوفی از مغرب زمین یوهان اکهارت آلمانی است او دو قرن بعد از ابن عربی می‌زیسته و در دانشگاه پاریس - که دانشگاهی بوده در حکمت و علوم مبتنی بر فرهنگ اسلامی، اسپانیایی - درس خوانده، و از آراء ابن عربی و دیگر متفکران مسلمان متأثر شده است. از اینجاست که اکهارت اندیشه وحدت وجودی مانند شیخ اکبر دارد»^۱.

به هر حال، همچنان که آثار ابن عربی بر نهضت تصوف مسیحی در غرب مؤثر افتاد. در شرق و غرب اسلامی نیز حرکتی علمی و نازک بینانه در قلمرو تصوف و عرفان اسلامی به وجود آورد که از یک سو با پیوندی که با تصوف خراسان پیدا کرد آراء صوفیه نه التقاطی میان پسندهای عرفانی خراسان و غرب اسلامی را نمایان ساخت.

از نکته‌های قابل توجه و حائز اهمیت در قلمرو حیات معنوی شیخ اکبر این است که چه در زمان حیات او و چه پس از درگذشتش، طریقی ویژه که دستگاه خانقاهی رسمی را به نام او به وجود آورد روی ننمود. اما نفوذ اندیشه‌های شیخ آن چنان دامنه دار بود که همانند مشعل‌های فروزنده‌ای فرا راه سالکان و روندگان این گونه جهان شناختی و خداشناسی افروخته بود. چنان که رابعه عدویه از عشق توأم با خلت سخن می‌گفت^۲ و حسین منصور حلاج از وجد و وجدان و عدم یافت آن با فهم‌های عقلانی فریاد می‌زند.^۳ ابوالحسن خرقانی سالکان را تعلیم می‌داد که کلام بی‌مشاهده نبود.

عین القضاء همدانی از ابلیس دفاع می‌کرد و می‌گفت: «هر کاری که با غیری منسوب بینی بجز از خدای تعالی آن مجاز می‌دان نه حقیقت، فاعل حقیقی خدا را دان ... راه نمودن محمد

۱- دورالعرب فی تکوین الفکر الاروبی، ۱۹۷۹م.

۲- شهیدة العشق الالهی، ص ۶۶.

۳- اخبار الحلاج او مناجیات الحلاج، صص ۵۵-۵۴.

مجازی دان و گمراه کردن ابلیس همچنین مجاز می‌دان ...»^۱ همچنین مشایخ خراسان پیش از شیخ اکبر در نظم آراء مربوط به خلق جدید توجه کردند.^۲

آری بسیاری از عارفان و پیران دیده ور با توجه به آراء ابن عربی به تألیف و تصنیف پرداختند که می‌توان از فخرالدین عراقی، سعد الدین حمویه، مویدالدین جندی و سعید فرغانی به عنوان نخستین آنها نام برد. آنچه که در این مقاله مورد بررسی قرار می‌گیرد بررسی نظریه ولایت محی‌الدین با شیخ محمود شبستری، عطار نیشابوری و علامه طباطبایی است.

محی‌الدین عربی یکی از بزرگان عرفان اسلامی است که وی را پدر عرفان اسلامی نیز گفته‌اند. تقریباً همه عرفای بعد از وی از آثار او متأثراند. محی‌الدین مانند سایر عرفای سنی مذهب به فقه اهل سنت عمل می‌کرده است ولی مطالعه آثار وی بیانگر تفکر شیعی اوست. به طوری که به امامت اهل بیت علیهم السلام به کرات در جای جای کتاب عظیم خود یعنی فتوحات مکیه اشاره کرده و نیز در فصوص الحکم و شجرة الکون در این زمینه اشاراتی دارد: «بدان که ولایت همان محیط عامه و دایره کبری است که خدا هر که را بخواهد انتخاب می‌کند که نبوت و رسالت از احکام ولایت‌اند».^۳

محی‌الدین در ادامه گفتار خود ولایت عظمی را متعلق به رسول اکرم (ص) می‌داند که وی قطب عالم امکان و قطب الاقطاب هستی است. از دید او قطب عالم هستی حقیقت محمدیه است که قبل از رسالت وی این قطبیت و حقیقت محمدی در انبیا قبل تجلی کرده بوده است و بعد از زمان رسالت ختمیه به اقطاب امت وی انتقال یافته است. او ابتدا به تعریف می‌پردازد: «هر چیزی که امری از امور بر محور او دور بزند آن چیز قطب آن امر محسوب می‌گردد».^۴

سپس در خصوص اینکه این قطب همان حقیقت محمدیه است که در همه انبیاء و اولیاء ربانی جریان پیدا کرده است می‌گوید: «اما آن قطب واحد همان روح محمد(ص) است که از

۱- تمهیدات، ص ۵۵.

2- The concept of pevetual creation in Islamic mysticism and zen Buddhism, p 115.

۳- اعلم ان الولاية هي المحيطة العامة و هي الدائرة الكبرى فمن حکمها ان يتول الله من شاء من عباده ينوه و

هي من احکام و قد يتولاه به الرسالة و هي من احکام الولاية. (فتوحات، ج ۲، باب ۱۵۲).

۴- فکل شی ی دور علیه امر ما من الله.

وی امتداد یافته و به همه انبیاء و رسل و اقطاب از زمان خلقت آدم تا روز قیامت رسیده است... و برای این روح محمدی مظاهری در عالم است»^۱.

و در خصوص اینکه اقطاب حضرت رسول اکرم در امت وی ۱۲ نفر هستند می‌افزاید: «و اما اقطاب در امت حضرت رسول اکرم (ص) بعد از بعثت وی تا روز قیامت ۱۲ نفر هستند»^۲.

در بابی دیگر از فتوحات، محور مدار امت اسلامی را دوازده قطب می‌داند همان طوری که مدار عالم جسمانی بر دوازده برج است.^۳ محی‌الدین قطب را نائب خدا معرفی می‌کند. همانگونه که علی (ع) را نائب حضرت محمد (ص) معرفی کرده و مخالفت پیروان مذاهب چهارگانه شافعیه، مالکیه، حنفیه و حنبله را از اوامر حضرت علی گناه می‌داند همان طوری که سرپیچی کنندگان از فرمان اسامه بن زید را که پیامبر اسلام (ص) وی را به فرماندهی برگزیده بود عاصی قلمداد می‌کند: «این قطب نائب خداوند است همانطوری که علی بن ابی طالب نائب محمد (ص) بود. هنگامی که حضرت برای تلاوت سوره براءت ابوبکر را به سوی مکه فرستاد، علی را خواند تا خود را به ابوبکر برساند و فرمان براءت را به نیابت پیامبر اکرم (ص) برای مردم بخواند. پس بدان که این قطب تأثیر عظیمی در عالم ظاهر و باطن دارد که خدا این دین را به وسیله وی محکم نگه داشته است و او را با شمشیر خود ظاهر ساخته و از ظلم و جور دور نگه داشته و به عدل حکم کرده است. چه بسا عده‌ای از اهل مذاهب مانند شافعیه، مالکیه، حنفیه و حنبله با حکم این قطب مخالفت نموده آنگاه که حکم وی بر خلافه حکم این ائمه چهارگانه باشد که اتباع اینان به تخطئه آن امام می‌پردازند. در حالی که نزد خدا گناهکار بوده و اینان شعورشان به این مسأله نمی‌رسد و حال آنکه حق سخن گفتن در مقابل کلام این قطب را ندارند همانگونه که عده‌ای در عمارت اسامه بن زید حرف زدند و حال آنکه نمی‌باید حرف می‌زدند و این گونه حرف زدن‌ها بود که باعث شد علی از امت محمد (ص) دور بماند و خدا به همین جهت در آخرت به آنها سخت گرفته و از آنها حساب خواهند کشید»^۴.

۱- همان، ج ۱، باب ۱۴، ص ۸۱.

۲- همان، ج ۴، باب ۴۶۱، فصل ۶، ص ۱۷۸.

۳- همان، باب ۴۶۳، ۱۸۱.

۴- همان، ج ۲، باب ۲۶۰، ص ۷۳.

در جایی دیگر از کتاب خود برای امام حسن (ع) و امام حسین (ع) بابی مستقل باز کرده و در مورد قطبیت و امامت آن دو می‌گوید: «بدان که خدا تو را به روحی از خودش مؤید کند کسانی که به این منزل رسیده‌اند از انبیاء(ص) چهار نفرند که عبارتند از: محمد، ابراهیم، اسماعیل و اسحق علیهم السلام و از اولیاء دو نفرند که عبارتند از حسن و حسن دو فرزند رسول خدا(ص) ولو غیر از اینکه این دو نفر از ائمه نیز هر کدام به اندازه مقام خود بدان رسیده‌اند»^۱.

وی در مورد امام زمان حضرت مهدی(عج) نیز بابی مستقل باز کرده و می‌گوید: «بدان که خدا ما را تأیید کند یقیناً خدا خلیفه‌ای دارد که روزی ظهور خواهد کرد در حالی که زمین پر از ظلم و جور و ستم شده است ولی او آن را از عدل و قسط پر خواهد کرد، حتی اگر از عمر دنیا یک روز بیش نمانده باشد، خدا آن روز را آنقدر طولانی می‌نماید که مهدی خلیفه خدا از عترت رسول خدا(ص) و فرزند فاطمه که اسمش هم اسم رسول خدا (ص) و جد او حسین بن علی بن ابی طالب است. از مردم در بین رکن و مقام بیعت می‌گیرد. شبیه رسول الله(ص) است هم در خلق ... به واسطه مهدی همه مذاهب از بین می‌روند و جز دین خالص دینی باقی نمی‌ماند. شهدای مهدی بهترین شهدا و امنای مهدی بهترین امنای هستند. حکم هر چیزی را از سوی خدا می‌داند زیرا که او خلیفه خداوند است. زبان پرندگان را می‌داند و عدالتش در انس و جن سریان دارد. خبری از پیامبر اکرم در وصف مهدی آماده است که می‌فرماید: مهدی پا جای پای من نهاده و هیچ گاه خطا نمی‌کند که این همان عصمتی است که از خدا خواسته است که این عصمت را اکثر بلکه همه اولیاء دارند ... امام مهدی علم به همه چیز را از خدا دریافته و مهدی حکمی نمی‌کند مگر اینکه خدا او را به آن حکم مبعوث کرده باشد، که این همان شریعت حقیقی محمدی است که آن شریعتی که اگر رسول خدا (ص) زنده بود و این امور بر عهده وی گذاشته می‌شود همانگونه حکم می‌کرد که امام مهدی(عج) می‌کند. پس خدا به مهدی علم شریعت حقیقی را یاد داده است. قیاس با وجود نصوص دینی که خدا به او ارزانی داشته است بر مهدی حرام است و برای همین است که پیامبر اسلام در توصیف مهدی فرموده است. او مانند من است حرکت می‌کند و خطا نمی‌کند که او اطاعت شده است و نه اطاعت کنند و پیرو، زیرا او معصوم است و معصوم معنایی جز عدم خطا ندارد. عقل همانگونه

۱- همان، ج ۲، باب ۲۷۰، ص ۸۴.

که به عصمت رسول اکرم (ص) شهادت می‌دهد به عصمت امام مهدی (عج) نیز شهادت می‌دهد.^۱

محمی‌الدین به گونه‌ای از امام مهدی (عج) صحبت می‌کند که یک عالم شیعی متعصب. بنابراین آدمی می‌تواند در عین سنی بودن، ولایتی و اهل بیتی نیز بوده باشد که همه عرفا چنین‌اند. بدین جهت همه عرفای اسلامی چه شیعی و چه سنی در مورد ولایت از پیامبر گرفته تا مهدی زمان اعتقادشان یکی است و اصول و محور این اعتقاد عبارتند از عصمت، علم امامت الدنی، قطبیت و حجت عالم بودن. با توجه به اینکه محمی‌الدین عربی پدر عرفان اسلامی است و در مورد مسایل عرفانی سنگ تمام گذاشته است. پس عرفای بعد از او هر آنچه که گفته‌اند در حقیقت وامدار اویند و شیخ شبستری هم از جمله این عرفا است که با تعلیمات ابن عربی آشنایی داشته و مشکلات خود را در مورد دو کتاب فتوحات مکیه و فصوص الحکم و اندیشه‌های ابن عربی با شیخ امین‌الدین - از آگاهان افکار و تعلیمات ابن عربی و شاید از مدرسان کتب او - در میان می‌نهد.

حال به بررسی این نظریه از دید سه عارف دیگر می‌پردازیم:

۱- شیخ محمود شبستری

بررسی آثار شیخ نشان می‌دهد که وی در مورد مسأله ولایت متأثر از آراء و افکار ابن عربی بوده و چنانکه خود می‌گوید مدتی از عمر خود را در مطالعه فتوحات مکیه و فصوص الحکم گذرانیده است. اما چون از عبارات فتوحات و رموز و استعارات فصوص الحکم حاصلی نمی‌بندد و شک و تردید و تشویش و اضطراب رهایش نمی‌کند و به مرحله یقین و آرامش خاطر و سکینه قلبی - که هدف هر سالکی است - دست نمی‌یابد بر آن می‌شود که از قال به حال باز گردد و قدم در طریق سلوک عملی گذارد. به این ترتیب در دل می‌زند و لبیک دوست از درون جان می‌شنود:

سخن شیخ محمی نیست درین چون نکرد ایندل مرا تسکین

راستی دیدم این سخن همه خوب لیک می‌داشت نوعی از آشوب

۱- همان، ج ۲، ص ۶۲.

بعد از محی و جد و جهد تمام دل من همی نمی گرفت آرام
گفتم از چیست این تقلقل باز هاتفــــی دادم از درون آواز
کاین حدیث دل است از دل جوی گرد هر در به هرزه بیش میوی
چند گردی به گرد هر سر کوی درد خود را دوا هم از خود جوی^۱

که این تعریفی است نسبت به سخنان شیخ محی‌الدین عربی که شیخ شبستری را از قال خارج و به حال آورده و در واقع همان سیر و سلوک عملی در مسایل عرفانی است. کتاب **گلشن راز** که زبده و چکیده حکمت نظری صوفیه است را می‌توان با فتوحات و **فصوص الحکم** مقایسه کرد؛ چرا که شباهت‌های زیادی میان این دو است و شبستری هم در عرفان نظری مانند بیشتر متفکران عارف مشرب قرن هشتم از ابن عربی متأثر است. پس باید گفت تعلیمات خاص مکتب ابن عربی بویژه در مباحث مربوط به وجود، نبوت، ولایت، اسماء و صفات الهی، انسان کامل و ... در جای جای گلشن راز موج می‌زند. اما این نکته را نباید فراموش کرد که چون چند متفکر به روشی همانند و بر بنیادی مشابه و در شرایطی یکسان بیندیشند و با توجه به اصولی معین فکر کنند، ناچار میان گفته‌های آنان همانندی‌هایی پیدا خواهد شد و به نتیجه‌هایی کمابیش مشابه خواهند رسید. بنابراین مشابهت‌هایی که گاهی میان افکار شبستری و نظریات عارفان دیگر دیده می‌شود در همه حال نشانه اقتباس نیست. به نظر شیخ، مقام محمدی از **اعلاء مراتب انسانیت** است و اعتقاد دارد سرانجام سیر و سلوک اتصاف است به بقای بعد از فنا و ختم این مرتبه به مقام محمدی است که نقطه منتهای به مبدأ پیوندد و حقیقتی است جامع نبوت و ولایت که در هر دوره‌ای از دوره‌های قدسی تاریخ به صورت پیامبر آن دوره ظهور می‌کند. و با ظهور او دوره جدیدی شروع می‌شود.

به نظر او اساس همه مراتب کمال آدمی ولایت است و حقیقت ولایت گهگاه در انسان کاملی به نام ولی ظهور و بروز می‌کند و این ولایت قطع شدنی نیست و دائمی است. چرا که وصال حق و حصول معرفت مقید به زمان معین و مکان خاصی نیست و فیض الهی انقطاع

۱- گلشن راز، ص ۷۴۰.

نمی‌پذیرد و با هیچ عاملی باز نمی‌ایستد و با اینکه حقیقت یگانه ولایت گاه در این ولی و گاه در آن ولی ظهور می‌کند و در هر زمان بصورت کامل از آن زمان بروز می‌کند. این تناسخ نیست بلکه ظهوراتی است در عین تجلی. و معتقد است که ولایت در مظاهر گوناگونی نمایان می‌شود و نامهای گوناگونی دارد و نیز اعتقاد دارد که امامت و شخص امام استمرار و امتداد وجود نبی و نور محمدی است و خاتم الاولیاء را امام مهدی (عج) می‌داند که با ظهور او جهان پر از عدل و داد می‌شود. پس شیخ محمود شبستری در گسترش اندیشه انسان کامل و نظریه ولایت - که مایه‌هایی از تصوف و تشیع را در خود دارد - سهم بسزایی دارد و چکیده نظرات ابن عربی را در گلشن راز آورده است؛ ولی هیچ گاه گرد تقلید و اقتباس کامل از گفته‌های آنها نگشته است.

تفاوت میان این بزرگان این است که اولاً آثار ابن عربی، به عربی است و آثار شبستری به فارسی، دوم اینکه کسی از ابن عربی نخواست که این مطالب بسیار مهم را تألیف کند؛ اما از شبستری خواسته شده بود و اینکه آن نثر است و این به نظم. و تفاوت اصلی اینکه ولایت در *فصوص الحکم کاملتر و بهتر از گلشن راز* شرح شده است. وی به تعریف ولایت پرداخته و ولی باطنی و ظاهری، مسأله امامت که استمرار ولایت است، ولایت مطلقه و خاتم الاولیاء قطب عالم امکان، حقیقت محمدیه و اینکه اقطاب او ۱۲ نفر هستند را بطور کامل تشریح کرده است. البته این طبیعی است که استاد بالاتر از شاگرد است و کسی هم که از اندیشه دیگری متأثر می‌شود پایه و رتبه‌ای مساوی با استادش ندارد. به اعتقاد من در اینجا هم ابن عربی در تشریح مسأله ولایت و سایر مسایل عرفانی برتر است هر چند که شیخ شبستری هم به نحو احسن ادای مطلب کرده است.

مطلب دیگر، اشاره ابن عربی به مسأله امامت امام حسن و امام حسین و ده امام دیگر کاملاً صریح و آشکار است در حالی که شبستری این چنین بیان نکرده است و همان طور که گفته شد گلشن راز در جواب سئوالات امیرحسین هروی سروده شده است؛ هر چند مسأله وحدت وجودی و سایر مسایل عرفانی به طور مختصر و به صورت چکیده بیان شده و منابع کاری هر دو قرآن، کتب حدیث و روایات ائمه معصومین بوده است. خلاصه اینکه شیوه افکار این دو در مورد ولایت یکی است منتهی شبستری متأثر از ابن عربی و وامدار اوست با این تفاوت که گرد تقلید نگشته و مطالبی هم از خود بدان افزوده است. تفاوت دیگر اینکه اشعار شیخ محمود شبستری که ثمره عرفان پویا و کارساز است همیشه دهان به دهان می‌گردد و افق‌ها را

درمی‌نوردد و در سینه‌ها می‌جوشد. اما پس از مرگ صدرالدین قونوی پیروانش پراکنده شدند و بدین سان دانش خود او و مرشدش ابن عربی در دل کتاب‌ها و کتابخانه‌ها مکتوب ماند. امروزه آن آثار را فقط محققان می‌خوانند و مغز و جان خود را می‌فرسایند.

۲- عطار نیشابوری:

از نظر عطار ولایت باطن نبوت و رسالت است. یعنی نبوت و رسالت جهت بیان احکام می‌باشد ولی ولایت جنبه عمل به آن احکام و تقرب جستن به حضرت احدیت است. ولی و امام کسی است که حفظ باطن رسالت را بر عهده گرفته و مردم را طبق آن تربیت می‌کند و از ضروریات است چرا که دین خاتم پایان دهنده احکام عالم انسانی بوده و شریعت اسلام کامل‌ترین شرایع است که با ختم احکام نبوت نیز خاتمه می‌یابد اما عمل به احکام و رشد و تعالی در سایه عمل به احکام و تقرب به خدا هیچگاه پایان نداشته است.

شیخ در معنی دوام ولایت و ولی حق می‌گوید:

ولایت برتر از طور عقول است	از این معنی که عقلت بوالفضول است
ولایت عالم عشق است می‌دان	که عقل آنجا بود مدهوش و حیران
که تا مفتوح باشد باب توبه	ولایت را نباشد قطع توبه
به هر وقتی و هر دور و زمانی	بود صاحب‌دلی در هر مکانی
وجود او بلاها می‌کند رفیع	به جمله مردمان از وی رسد نفع
نباشد ختمشان تا روز محشر	که گردد این جهان یکسر مکدر
به صورت تا یکی گردد زایشان	نگردد گیتی از محشر پریشان
چو ایشان رخت بر بندد یکسر	شود پیدا علامت‌های محشر
چو بر دارند تمامت اولیاء را	قیامت کشف گردد آشکارا ^۱

و نیز می‌گوید:

ز قول مصطفیٰ بشنو پیامی که باشد در جهان آخر امامی
 که خلقان جهان را ره نماید ز اسرار خدا آگه نماید
 اگر او در جهان یکدم نباشد حقیقت عالم و آدم نباشد
 چو عالم از امامی نیست خالی که را دانی امام خویش حالی^۱

ملاحظه می‌شود که در سخنان عطار معنای ولایت چقدر وسیع و پیچیده است که اگر ولایت منقطع شود ختم جهان هم فرا می‌رسد، پس در حقیقت نه عالمی می‌ماند و نه آدمی و اینها همه بر دوام ولایت تأکید دارد چرا که ولی مطلق خداست و ولایت اسم خداوند است و اسم خدا تا خدا باقی است باقی خواهد ماند. قرآن کریم در چند مورد هم خداوند را به این اسم شریف توصیف فرموده است: فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنْتَ وَلِيُّ الْدُنْيَا وَالْآخِرَةِ.^۲ / وَكَفَى بِاللَّهِ وَلِيًّا وَكَفَى بِاللَّهِ نَصِيرًا^۳ / انما وليكم الله ورسوله و الذين آمنوا الذين يقيمون الصلوة و يؤتوا الزكاة و هم راكعون.^۴

پس با توجه به اشعار عطار در پندنامه و اسرارنامه و مصیبت‌نامه و مظهر العجایب و منطق الطیر، قطب الاقطاب حقیقی وجود اقدس حضرت رسول اکرم (ص) است. این مقام قطبیت و ولایت بعد از حیات حضرت به جانشین وی رسیده است. و کسی لیاقت این جانشینی را دارد که با او نسبت داشته باشد. این نسبت به دو گونه است یا صوری است و یا معنوی. صوری اقربابی نسبی آن حضرت را گویند و معنوی پیروان آن بزرگوار می‌باشد. مقام ولایت و امامت و جوهر اصلی آن روح محمد (ص) است چون پیش از اینکه به این عالم آید پیغمبر بوده و از این معنی هم خبر داد آنجا که می‌فرماید: كنت نبياً و آدم بین الماء والطين. و در روایات اسلامی نص صریح و فراوان بر اینکه امام و ولی بعد از حضرت رسول اکرم (ص)،

۱- همان، ص ۲۸.

۲- سوره یوسف، آیه ۱۰۱.

۳- سوره نساء، آیه ۴۵.

۴- سوره مائده، آیه ۵۵.

علی (ع) است و حتی بعضی از آیات قرآن کریم نیز دلیل این مدعی است. مانند: آیه تبلیغ، مباحله، ولایت و آیات سوره الانسان. اما در این روایات خصوصاً "روایات شیعی ادامه دهندگان باطن رسالت و اهل بیت عصمت و طهارت (ص) معرفی کرده است. اولین شخص این سلسله شریف وجود مقدس علی (ع) و آخرین آن صاحب الزمان مهدی موعود(عج) است.

در کتب عرفانی عرفای ما نیز همچون (محمی الدین عربی، مولوی، عطار نیشابوری و شیخ حیدر آملی، و ...) این مسأله به تواتر بیان شده است که انسان کامل قطب عالم است و این انسان در هر زمانی باید باشد که اولین آن از انبیاء حضرت آدم و آخرین آن حضرت خاتم(ص) بوده است و از اوصیاء اولین آن حضرت علی(ع) و آخرین حضرت مهدی (عج) است.

اهل بیت (ع) در آثار جناب شیخ به چند وجه بیان شده‌اند گاهی هر کدام مستقلاً موضوع سخن جناب شیخ بوده است و بعضی به صورت دسته جمعی مورد خطاب هست که در اینجا به ذکر چند نمونه می‌پردازیم:

قطب اصل او بود پیدا و نهان	سر از آن بر کرد از ناف جهان
قطب عرش و فرش و کرسی اوست بس	چون گذشت از حق چه پرسی اوست بس
کی جهان بی قطب باشد پایدار	آسیا از قطب باشد برقرار
گر نماند در زمین قطب جهان	کی تواند گشت بی قطب آسمان
گر زیک قطب است عالم را قرار	در جهان تو دو قطب است آشکار
قطب شیر و صید کردن کار او	باقیان این خلق باقی خوار او
تا توانی در رضای قطب کوش	تا قوی گدد کند صید وحوش
چون برنجد بی نوا مانند خلق	کز کف عقلست جمله رزق خلق
زانکه جور خلق باقی خورد اوست	این نگه دار از دل تو صید جوست

او چو عقل و خلق چون اعضای تن
 بستۀ عقل است تدبیر بدن
 ضعف قلب از تن بود از روح من
 ضعف در کشتی بود در نوح من^۱
 قطب آن باشد که گرد خود تند
 گردش افلاک گردد او بود^۲
 قطب گوید برتر آ ای مست حال
 آنچه فوق حال تُست آید محال^۳

شیخ در کتاب اسرارنامه می‌فرماید:

سوار دین پسر عم پیغمبر
 شجاع صدر صاحب حوض کوثر
 به تن رستم سوار رخس دل‌دل
 به دل غواص دریای توکل
 علی القطع افضل ایام او بود
 علی الحق حجة السلام او بود
 مناری سلونی در جهان دار
 به یک رمز از دو عالم صد نشان دار^۴

و در کتاب مصیبت‌نامه می‌گوید:

رونقی کان دین پیغمبر گرفت
 از امیر مؤمنان حیدر گرفت
 چون امیر غل شیر فحل شد
 ز آهن او سنگ موم نحل شد
 مردی او از خدای لایزال
 وان رستم یا زدستان یا ز زال
 شیر حق با تبلیغ حق دین پروری
 همچو زال و رستم دستان گری
 لافتی الا علیش از مصطفی است
 وز خداوند جهانش هل اتی است^۵

۱- مصیبت‌نامه، صص ۲۱-۲۰.

۲- مثنوی، دفتر ۵، ب ۴۵-۲۳۳۹.

۳- همان، دفتر ۳، ابیات ۳۶۵.

۴- اسرارنامه عطار، ص ۱۸.

۵- مصیبت‌نامه عطار.

و نیز در خسرونامه و پندنامه و مظهر العجایب اشعار زیادی در خصوص حضرت علی(ع) دارد که همگی حکایت از مقام ولایت آن حضرت بعد از پیامبر اسلام دارد:

بود حیدر حقیقت مظهر نور	به گیتی همچو خورشید است مشهور
برادر جان و دل آن یار باشد	ز غیر او دلم بی زار باشد
تو او را گر شناسی راه یابی	حقیقت مظهر الله یابی ... ^۱
آن امامی کو به حق اسرار گفت	گفت با منصور و هم با راز گفت
مصطفی سرّ خدا، با او بگفت	از حقایق ذره‌ای کی او نهفت
سرّ اسرار محمّد دان که اوست	خود بدانستی که آخر هم خود اوست
مظهر کل عجایب حیدر است	در میان سالکان او رهبر است
ختم کردم این کتب بر نام او	زانکه دارم مستی از جام او
حق بسی گفته ثنا در شأن او	گر نمی دانی بخوان قرآن او ^۲

علاوه بر مدح و توصیف مقام امام اول شیعیان، حضرت علی(ع) در مورد اهل بیت علیهم السلام اسلام نیز اشعاری دارد که در زیر به آن اشاره می‌کنیم:

امام حسن (ع)

نور چشم مصطفی و مرتضی	شمع جمع انبیا و اولیا
جمع کرد حسن خلق و حسن ظن	جمله افعال چون نامش حسن
روی او در گیسوی چون پر زاغ	همچو خورشیدی همه چشم و چراغ

۱- پندنامه، ص ۶۳.

۲- مظهر العجایب، ص ۲۳.

در مروت چون جهان پرپیچ دید
 خواست تا جمله ببخشد هیچ دید
 جد وی کز وی دو عالم بود پر
 ساختی خود را برای وی شتر
 در نمازش بر کتف بنشانندی
 قرة العین نمازش خوانندی
 این چنین عالی اب و جد کان اوست
 جمله آفاق ابجد خوان اوست
 زهر را با جد خود شد این پسر
 قتل را شد آن دگر یک با پدر
 آن لبی کو شیر زهرا خورد باز
 مصطفی دادش بدان لب قبله باز
 چون توان کردن گذر که زهر را
 خون توان کردن جگر این قهر را^۱

امام حسین (ع)

کیست حق را و پیمبر را ولی
 آن حسن سیرت حسین بن علی
 آفتاب آسمان معرفت
 آن محمد صورت حیدر صفت
 نه فلک را تا ابد مخدوم بود
 زانکه او سلطان ده معصوم بود
 قرة العین امام مجتبی
 شاهد زهر شهید کربلا
 کشته او را دشنه آغشته به خون
 نیم کشته گشته سر گشته به خون...^۲
 چو خورشید جهان را خسرو آمد
 که نه معصوم پاکش پس رو آمد
 چون آن خورشید اصل خاندان است
 به مهرش نه فلک از پی روان است

۱- مظهرالعجایب، ص ۳۱.

۲- مصیبت نامه، ص ۲۵.

چراغ آسمان مکرمت بود جهان علم و بحر معرفت بود
به همت هر دو عالم کم گرفته ولی نورش همه عالم گرفته^۱

عطار در این ابیات، هم به وجود دوازده امام اشاره می‌کند و هم به ادامه امامت از نسل حضرت سیدالشهدا. ضمن اینکه عصمت آنها را هم بیان می‌کند. زیرا همانگونه که ذکر شد امام خلیفه خدا و قطب عالم است.

در کتاب *تذکرة الاولیاء* شیخ عطار از امام صادق(ع) و امام باقر(ع) و ولایت و امامت آنها به تفصیل سخن به میان آمده است و نیز در *مظهرالعجایب* در مورد دیگر امامان و ولایتشان یاد می‌کند در مورد امام جعفر صادق(ع) می‌فرماید:

بشنو از گفتار فرزندی نبی آنکه از جان بود پیوند نبی
آن امامی کو به حق این راه رفت از جهان او بسا دل آگاه رفت
آن امامی کو چو جدش پاک بود کی چو بابش دشمن پاک بود
در ولایت معنی اسرار داشت در هدایت جان هشت و چار داشت
جعفر صادق امام خاص و عام مقتدای خلق و معنی و کلام^۲
و نیز در مورد امام موسی کاظم(ع) می‌فرماید:

رو تو پیش موسی کاظم به حلم زانکه او باشد به معنی کان علم
رو به پیش موسی کاظم به حرف جان خود را او ساز صرف^۳

پرتال جامع علوم انسانی

۱- خسرونامه، ص ۲۵.

۲- مظهرالعجایب، ص ۶۱.

۳- همان، ص ۶۳.

در مورد امام رضا (ع) می فرماید :

این سخن نقل است از سلطان دین از امام متقین ایمان دین
 آن امامی کو حقیقت یاب بود در میان بحر دین گرداب بود
 اسم او خواهی که دانی ز اولیا هست نام او علی موسی الرضا
 آن امامی کو طریق دید حق جمله اهل الله را داده سبق^۱

و در جایی دیگر از همه امامان یکجا اسم می برد:

اگر از جام او نوشی چو احمد شریعت را بدانی همچو ابجد
 اگر از جام او نوشی چو حیدر دو عالم بی شکست گردد مسخر
 اگر از جام او نوشی حسن وار خدا یار تو باشد در همه کار
 اگر نوشی تو از جام حسینی به ظاهر هم به باطن نور عینی
 اگر از جام او نوشی چو سجاد تو باشی جان و روح جمله عیار
 اگر از جام او نوشی چو باقر شود بر تو همه اسرار ظاهر
 اگر از جام او نوشی چو صادق تو باشی بر تمام علم حاذق
 اگر از جام او نوشی چو کاظم بمانی از بلای نفس سالم
 اگر از جام او نوشی رضاگوی درادر دین و دنیا پیشواگوی
 اگر از جام او نوشی تقی وار شوی از خواب غفلت زود بیدار
 اگر از جام او نوشی نقی بین مبین خود دشمنان آل یاسین

اگر از جام او نوشی چو عسکر تو را قطره نماید حوض کوثر
اگر از جام او نوشی چو مهدی تو باشی در زمان خویش هادی^۱

چنانکه خود اشاره می‌کند الفت خاص با آثار شیخ عطار داشته است و از همین روست که گهگاه لحن بیان او در گلشن راز به شیوه سرودهای عطار - مخصوصاً اسرارنامه نزدیک می‌شود و این تنها نشانه تأثیر پیر نیشابور در شبستری که مایه مباهات افتخار اوست، می‌باشد.

مرا از شاعری خود عار ناید که در صد قرن چون عطار ناید^۲

عرفان عاشقانه و زندانه عطار که انعکاس آن مخصوصاً در مباحث پایانی گلشن راز یعنی توضیح الفاظی از قبیل: ابرو، باده، لب، بوسه، پیر خرابات، پیمانه، ترسایی، جام، چشم، خد، خال، ابرو، خرابات، خط، خم، خمخانه، رخ، زلف، زنار، می، بغچه و ... سخت آشکار است. در این قسمت که گاه همان شور و سوز و خد و خال عطار دیده می‌شود. هر چند که توضیح الفاظ و اصطلاحات مذکور، براساس تلفیقی از تعبیرات عرفانی ایرانی و تعلیمات مکتب ابن عربی است و به جرأت می‌توان گفت که بسیاری از اندیشه‌های اصلی مطرح شده در گلشن راز، تفسیر و تفضیل ظریف و دقیقی است که در قصیده معروف عطار آمده است.

اگر چه شبستری از آثار عطار بهره برد ولی این نکته را باید در نظر گرفت که چون چند متفکر به روش همانند و بر مبنای مشابه و در شرایطی یکسان و با توجه به اصولی معین بیندیشند، ناچار میان گفته‌های آنها همانندگی است و به نتیجه‌هایی کمابیش مشابه خواهد رسید. بنابراین مشابهت‌هایی که گاهی میان افکار شبستری و عطار دیده می‌شود، در همه حال نشانه اقتباس نیست:

اگر چه زین نمط صد عالم اسرار بود یک شمه از دکان عطار

ولی این بر سبیل اتفاق است نه چون دیوانه رشته اشراق است^۳

۱- مظهرالعجایب عطار، ص ۱۸.

۲- گلشن راز، ص ۷۳۲.

۳- گلشن راز، ص ۷۵۲.

در اندیشه انسان کامل و مسئله ولایت، عطار و شبستری دارای نظر و اندیشه مشابه‌اند چرا که شبستری هم معتقد است که انسان کامل مظهري است که حق به صفات و اسماء خود را در او می‌نمایاند و یا مرکزی است که همه صفات را منعکس می‌سازد.

شبستری همانند عطار «ازاعلا مراتب انسانیت» به نظام محمدی تعبیر می‌کند و می‌گوید سرانجام سیر و سلوک «اتصاف است به بقای بعد از غنا... و ختم این مرتبه به مقام محمدی است که نقطه منتهای مبدأ پیوندد». معتقد است که مقام محمدی (ص) حقیقتی است جامع نبوت و ولایت که در هر دوره‌ای از دوره‌های قدیمی تاریخ به صورت پیامبران آن دوره ظهور می‌کند و با ظهور او دوره جدیدی شروع می‌شود. هر یک از اینها مظهر اسمی از اسماء الهی و جلوه‌ای از اوصاف کمال حقیقت جامع محمدی است و مظهر اتم و اکمل آن‌ها وجود شریف شخص محمد (ص) است.

و نیز همانند عطار، اساس همه مراتب کمال را ولایت می‌داند و حقیقت ولایت گه گاه در انسان کاملی به نام نبی نمایان می‌شود. نبوت پایان پذیر است و محدود به زمان و مکان؛ اما ولایت قطع شدنی نیست و دائمی است چرا که وصال حق و رسیدن به معرفت به زمان و مکان خاص محدود نمی‌شود و فیض الهی منقطع نمی‌شود و از هیچ عاملی باز نمی‌ایستد.

اگر دو جنبه ولایت و نبوت در یک شخص جمع شود در این مرتبه ولایت او که جهت قربت به حق و حصول معرفت و اطلاع بر حقایق الهیه است برتر از جنبه اوست که روبه کثرت دارد و وسیله بیان احکام و شریعت و ارشاد مردم به سر منزل مقصود است.

امامت هم از نظر شبستری ادامه دهنده مسئله ولایت و استمرار و امتداد وجود نبی و نور محمدی است و همانند عطار و دیگر عارفان و به تأثیر از شیعیان در برابر آخرین امام، آخرین ولی را که جامع همه مراتب اولیاء است عنوان کرده‌اند و این دو به حدی هم آمیخته شده‌اند که گفته‌اند: خاتم الاولیاء عبارت از امام محمد مهدی است و سرانجام اوست که جهان را پر از عدل و داد می‌کند و صلح کل وجود می‌آید.

تفاوت‌های اندکی میان آن دو است و آن اینکه شیخ شبستری همانند عطار به شرح و بسط موضوع نپرداخته و بدین خوبی هر یک از امامان را نستوده است و فقط هر چه را که از او سؤال شده، جواب داده است و همین امر باعث محدودیت آن گردیده است؛ دوم اینکه **شبستری از عطار متأثر است نه عطار از شبستری**. پس بیان مقام اولیاء الله با توجه به کمی حجم گلش راز، در آثار عطار برای خواننده و محقق بیشتر قابل فهم است. چون هر چه

مطالب متغیر باشد و بار علمی آن فراوانتر و شرح و بسط کامل‌تر باشد فایده و سودی که از آن برده می‌شود به مراتب بیشتر خواهد بود. هر چند که شبستری هم مسئله ولایت را در حد توان با قدم عقل و ذوق و سیر و سلوک عملی به نهایت رسانده است، اما همیشه مطلبی پربها و خوب است که همه جزئیات را بخوبی بیان کند.

شبستری هر چند که متأثر از عطار است اما گرد تقلید نگشته و حتی از دیگری هم نگرفته و همه از اکتشافات وجدان خاصه است و هر معنی که درباره این نکته در کتاب ذکر شده مجموع و بر سبیل اتفاق دم و قدم شهود وی گشته و نخستین این معانی وی را حاصل گشته است. در هر صورت عرفا مقامات عرفانی خود را از راه تمسک به اهل بیت عصمت و طهارت بدست آورده‌اند و هر عارفی به مقدار تمسک به اهل بیت و ارتباط با ولی فقیه الله الاعظم خود را به مقام ولایت رسانده است. شیخ عطار و شبستری ... از جمله کسانی هستند که ارتباطشان با اولیاء و ائمه اطهار بسیار نزدیک و مخلصانه بوده است. یکی از مسائل مهم در شناخت مذهب عرفا و شعرای عارف مسئله ولایت است و توجه آنها به اهل بیت علیهم السلام است.

یک انسان محقق وقتی در خصوص خداشناسی و جهان‌شناسی و انسان‌شناسی عرفا و شعرای عارف غور و بررسی می‌کند، تا مشی عمومی آنان را براساس تعالیم اهل بیت(ع) می‌یابد. مثلاً در اینکه خدا به یقین خلیفه‌ای در روی زمین دارد خود و این خلیفه قطب عالم امکان و حجت خدا در روی زمین بوده و تنها وسیله ارتباط غیب به شهادت و راه هدایت است و اینکه حجت خدا و قطب عالم باید از ذریه حضرت رسول اکرم(ص) و از اولاد فاطمه(س) باشد و همه متفق القولند.

از طرفی بسیاری از این عرفا و شعرا در حالی که مطلب فوق را کاملاً قبول داشته‌اند در فروع دین خود به یکی از مذاهب اربعه اهل سنت عمل کرده‌اند که آثار و تاریخ زندگی آنان گواه این مطلب است. وجود این دو حقیقت در آثار بزرگان عرفان و ادب پارسی بسیاری از محققین را در اظهار نظر نهایی درخصوص مذاهب آنان دارای مشکل ساخته است؛ بدین جهت آنانکه جنبه‌هایی مبادی و اجتماعی یک عارف را مورد تحقیق خود قرار داده‌اند عرفایی را از قبیل محی‌الدین عربی، جندی، قیصری، مولوی، سعدی، حافظ و ... را سنی مذهب معرفی نموده‌اند. ولی بسیاری از محققین که این بزرگان را از بعد عرفان و اعتقاد و اندیشه مورد تحقیق قرار داده‌اند، آنان را شیعی معرفی کرده‌اند.

در واقع این بزرگان شیعی الاصول و سنی الفروع هستند. ولی از آن جایی که هدف نهایی عرفان رسیدن به مقام ولایت است و رسیدن به این مقام تنها با دستگیری ولی الله اعظم امکان دارد که مظهر اسم شریف الولی است. لذا عرفا همیشه دست استمدادشان به سوی ولی الله دراز بوده و به او عشق می‌ورزیدند. بنابراین هیچ عارفی در عالم اسلام یافت نمی‌شود که عشق ولایت و ولی الله در دل او نباشد و عشق به این خاندان همیشه شمع جمع عارفان گشته و نور وجودشان چراغ راه آنها بوده است. بنابراین همه عرفا در مقام ولایت متفق القولند. محی الدین در مورد ولایت می‌فرماید: «واعلم ان ولایة هی الفلک المحیط العام و لهذا لم تنقطع ولها الانباء العام و اما نبوه التشریح و الرساله منقطعة و فی محمد(ص) قد النقطت»^۱.

و در جایی دیگری می‌فرماید: «خدا به اسم نبی و رسول نامیده نشده، ولی به اسم ولی نامیده شده است. در قرآن کریم می‌فرماید: هو الولی الحمید. این اسم در دنیا و آخرت بر بندگان خدا جاری است».

در شرح فصوص الحکم آمده است که: آن قطبی که مدار احکام عالم به اوست او مرکز عالم و دایره وجود از ازل تا ابد است. یک خبر بیشتر نیست که همان حقیقت محمدیه است که درود خدا بر او باد. و این حقیقت به اعتبار کثرت متعدد است که قبل از انقطاع نبوت این قطبیت یا متعلق به یکی از انبیاست که امامت ظاهری نیز دارد مانند حضرت ابراهیم (ص) و یا متعلق به ولی باطنی و مخفی است مانند حضرت خضر در زمان حضرت موسی علیهما السلام قبل از رسیدن موسی به قطبیت... و هنگامی که نبوت تشریحی به پایان رسید و ولایت از باطن آن ظاهر شود و این قطبیت از انبیاء به اولیاء انتقال می‌یابد و هر یک از اولیاء یکی پس از دیگری به این مقام نائل آید تا به وسیله آن تربیت نظام عالم حفظ شود تا اینکه دوره خاتم اولیاء که خاتم ولایت مطلقه است برسد قیامت فرا می‌رسد.^۲

و درجایی دیگر می‌گوید: «خلیفه و امام قائم مقام حضرت رسول کسی است که از هر دو جهت صوری و معنوی به او نسبت داشته باشد».^۳

۱- و بدان که ولایت همان ملک و محیط گسترده و عام است که منقطع نمی‌شود و برای این، ولایت خبردهی عام هست؛ ولی نبوت تشریحی و رسالت است.

۲- شرح فصوص الحکم، ص ۴۰.

۳- همان، ص ۵۳.

به نظر علامه، مسأله ولایت از مباحث مهم عرفان نظری است که پایه‌هایی استوار و فلسفی دارد. در حقیقت مرتبه پایانی سیر عارفان است که خود در صحائف و مکتوبات و آثار خویش با عبارت‌های گوناگون از آن یاد کرده‌اند همچون فناء ذاتی یا قیام محو اسم و رسم و رفض تعینات و یا مقام توحید ذات و فناء در توحید. به عنوان مثال بیان مسایلی نظیر ادراک شهودی و ادراک فکری و ... به صورتی بیان شده است که ابن عربی در کتب مشهور خویش مثل فتوحات مکیه و فصوص الحکم به نحو بسیار جالبی آورده است و می‌توانیم بگوییم که همه عرفای بعد از او وامدار اویند و هریک به زبانی آراء و عقاید و نظرات او را پیروی کرده‌اند.

شبستری اعتقاد دارد که مقصد نهایی سلوک مرحله فنا و بقا است. فنا اسم ارتفاع تعیین مخصوص است و سالکی که صحرای تعینات در نوردد و خود را از خودی و پردازد و آن سوی محدودیت‌ها و کثرات، هستی لایزال الهی را مشاهده کند، می‌توان فانی نامید. فنا مرحله‌ایست که سالک از همه چیزی می‌گسلد و چنان مستغرق جمال جانان می‌شود که هر گونه تمایز و دوگانگی از میان می‌رود و این مقام حیرت و استغراق مدرک در مدرک بود پیامد این فنا بقا است که نیستی از خود عین هستی به حق است. این رتبه از کمال مخصوص انسان کامل است و بس.

در مورد اینکه آیا مرحوم علامه مینا و روش خاصی در عرفان داشته است یا نه، برخورد ایشان با آراء و افکار عارفان و مخصوصاً با حوزه ابن عربی و سبک تفکر محی‌الدین در عرفان و همچنین شیخ محمود شبستری که پیرو سرسخت ابن عربی است چه می‌تواند باشد؟ معمولاً بعد از محی‌الدین عربی اغلب عرفا سخن وی را تأیید کردند؛ منتهی در مسائل عرفانی توجه به دو نکته لازم است یکی اینکه در کلمات عرفا مشابهت‌هایی است که باید این تشابهات را به کلمات برگردانند. ارجاع تشابهات به محکومات از مستقلات عقل نظری است. اینچنین نیست که ارجاع تشابهات به محکومات خاص قرآن باشد. در کتب عرفانی، گذشته از اینکه تشابهاتی است و باید این تشابهات را به محکومات سخنان عرفا ارجاع داد نکته دیگری است و آن اینکه اجالتاً بعضی از عرفا در اثر از دست دادن حالات گوناگون قدرت کنترل را از دست می‌دهند. زیرا آنها که معصوم نیستند که اگر حالی به آنها دست داد، فقط به مقتضای آن حال سخن نگویند و کل احوال را در نظر بگیرند.

مرحوم علامه بر خلاف شیخ محمود شبستری تنها شطحیات نداشت بلکه می‌کوشید متشابهاتی هم نداشته باشد. او معتقد بود اینها غذاهای روحی انسان است که باید انسان ادواری را طی کند تا به خدا برسد. هر معنایی برای هر ذائقه و هاضمه‌ای گوارا نیست.

چون شیخ محمود شبستری در گسترش اندیشه انسان کامل در نظریه ولایت چکیده نظرات ابن عربی را در گلش راز آورده و از طرفی علامه طباطبائی هم روش سید حیدر آملی را احیاء کرده است، سید حیدر هم وامدار ابن عربی است. پس نتیجه می‌گیریم که مرحوم علامه با شبستری وجه اشتراک زیادی در این مسئله دارد و منتهی زبان و بیان آن دو با توجه به موقعیت مکانی و زمانی فرق می‌کند و حتی خود علامه هم فرموده که ابن عربی در فتوحات مکیه خود سنگ تمام گذاشته و مطلب را دامن به دامن به انسان می‌دهد. متنها تفاوت آن دو در مساله‌ی خلود است که علامه طباطبائی آن را نمی‌پذیرفت.

همانطوری که شبستری می‌خواهد همانند ابن عربی معقول و منقول را به هم نزدیک سازد و قرآن و برهان را پشتوانه سخن خود قرار دهد با این تفاوت که چون عارف است علاوه بر عقل و نقل به ذوق و فتوحات یعنی تجربه‌های مستقیم درونی دریافت بی‌واسطه باطنی و ادراک حضوری حاصل از تجلیات و مکاشفات نیز تمسک جوید.

اما علامه طباطبائی (ره) در مقام ولایت و انحصاری نبودن آن و عمده انکار منکرین این سعادت، متوجه مشاهده حق است. و چنین استدلال کرده‌اند که وجود خداوند سبحان، پاک و منزّه و مبرا از اغراض و جهات و مکان است پس رویت خداوند با چشم و حس محال است زیرا لازمه رویت جسمیت اوست و لازم است که دارای جهت و کیفیت باشد و محدثین آنان هم به اخباری که در نفی رویت رسیده است تمسک می‌جویند و تمام آیات و روایاتی که رویت را اثبات می‌کند تأویل کرد و حمل بر مجاز کرده‌اند. و تو نیک می‌دانی که دلیل ایشان متوجه نفی رویت وی و مشاهده حسی است که جز شماری اندک از متکلمین سنی و اهل ظاهر کسی ادعای چنین مطلبی را نکرده است و اخباری که در نفی رویت رسیده در مقام رد چنین کسانی است و این مطلبی است که با مراجعه به مناظرات و احتجاجات معصومین روشن و آشکار است. پس منظور منتقدان به رویت و شهود، رویت بصری و مشاهده حسی نیست؛ بلکه آنها معتقد به نوع دیگری از شهودند که عبارت از موجود امکانی فقر و نیاز و عدم استقلال ذات خود و اینکه غنای محض مبدع و پدید آورنده خویش را با تمام وجود امکانی

خود نه با چشم حس و نه در مقام ذهن و فکر مشاهده کند و این مطلبی است که ظواهر کتاب و سنت نیز به آن شهادت می‌دهند و براهین عقلی هم بخوبی آن را اثبات کرده است.

مرحوم علامه (ره) با استناد به آیات و روایات به اثبات مسئله ولایت و انحصاری نبودن آن می‌پردازد و بیشتر خطابش به کسانی است که فکر این مسائل هستند و یا در مورد این آیات و روایات دچار اشتباه شده و به گونه‌هایی آن را تفسیر و تأویل کرده‌اند مثلاً در آیه «الا انهم فی مریه من لقاء ربهم ...» که اعتراض است به محبوبان و قسمت دیگر آیه «الا انه بكل شیء محیط» که جواب است به اعتراض مذکور. در سیاق آیه مذکور می‌فرماید: الا انهم ... با آنچه که درباره لقاء گفته‌اند که تصور از لقاء همان موت و قیامت است بطور مجازی - زیرا آیات خداوند در آن هنگام بروز و ظهور می‌کند، به طوری که گویی حق تعالی مشهود و مرئی می‌گردد - منافات و ناسازگاری دارد.

خداوند، با آیه فوق در حقیقت به رد سخن این کسان پرداخته و درباره لقاء اذعان می‌دارد که او به همه چیز احاطه دارد و احاطه بر اشیاء در دنیا، قیامت و بعد از مرگ یکسان است. پس هیچ وجهی ندارد که لقاء را از جهت احاطه به لقاء و مرگ و قیامت تفسیر کنند. در این صورت این آیه با آیه سابق ربطی ندارد. لیکن معنای آیه چنین می‌شود که او در گواهی دادن بر حقیقت و ثبوت خویش کفایت می‌کند و او خود مشهود هر چیزی است و لیکن آیات و نشانه‌های خود را در آفاق و انفس به ایشان می‌نمایاند تا شک و تردیدی که برای ایشان نسبت به شهود و لقاء و دیدار پروردگار روی داده است از ایشان زدوده گردد. و چگونه شک و تردیدی در این مورد روا باشد در حالی که خداوند بر همه اشیاء احاطه دارد و اول و آخر و ظاهر و باطن فقط اوست. و به هر سو که رو بیاوری فقط او را می‌بینی اما شک و تردید در آیات و روایات رواست که آن هم به زودی حقیقتش روشن می‌شود.

پس ملاحظه می‌شود که این گونه اثبات کردن از روی قرآن و روایات در کتاب ولایت نامه علامه (ره) از حیث تعبیر بهتر از گلشن راز است چرا که این به نثر است و آن به نظم و فهمیدن این مطالب هر چند که یکی هستند و همه به یک حقیقت می‌رسند بسیار بهتر قابل درک و فهم است؛ در ثانی مطالب گلشن راز را شیخ محمود در جواب سؤالات حسینی هروی سروده است؛ در حالی که علامه طباطبائی ولایت نامه خویش را از پایه شروع کرده تا به مرتبه آخر کمالات انسانی و در آنچه که بدان می‌رسد، می‌رساند. ایشان با یک دید کلی در مورد دین و حقایق آن، اعتباری نبودن عالم و اثبات آن که باید از چه سخنی باشد، همچنین در مورد ولایت

و انحصاری نبودن آن و اینکه قابل وصول برای همگان است و در اینکه راه رسیدن بدین کمال و بعد از اثبات آن چگونه است و در نهایت در مورد کمال انسانی بنحو احسن ادای مطلب کرده است.

مطلب بعدی در مورد این دو اینکه علامه چون یک فیلسوف است سعی کرده است از طریق استدلال و براهین عقلی و با در نظر گرفتن سیر و سلوک، کشف و شهود قلبی و آیات و روایات قرآنی به اثبات نظریات خویش در مورد ولایت پردازد و سخن او بیشتر در مورد رؤیت حق تعالی و مشاهده حقایق و امور باطنه است.

علامه همانند شیخ محمود اثبات می‌کند حقیقت هرکمالی همان است که به صورت مطلق، مرسل و دائمی است و قرب هر کمال به اصل حقیقت، همان مقداری است که حقیقت در او ظهور یافته یا مقداری است که حقیقت مقید به قیود و همنشین با حدود گشته است.

پس هر اندازه که شیوه افزایش یابد «ظهور کاهش می‌یابد و بر عکس». و از اینجا آشکار می‌شود که خداوند سبحان، حقیقت نهایی هر کمال است. و نیز قوت و نزدیکی در موجودی به او به اندازه‌ی قیود و حدود عدمی اوست.

و نیز آشکار می‌گردد رسیدن هر موجودی به کمال حقیقی مستلزم بقای آن موجود است چون رسیدن به کمال حقیقی مستلزم فناء و از بین رفتن قیود و حدود ذاتی است. عکس مطلب نیز صادق است؛ یعنی فناء هر موجودی مستلزم بقاء حقیقتش به تنهایی است. خداوند می‌فرماید: «کل من علیها فان و یبقی وجه ربک ذو الجلال و الاکرام».

پس مقصد نهایی انسان رسیدن به کمال حقیقی از نظر ذاتی و عوارض ذاتی اوست. یا به عبارت دیگر وصول او به کمال پایانی خود از نظر ذات، صفات و فعل است که مقصود همان «فناء ذاتی» و «صفاتی» و «فعلی» در حق سبحان است که توحید ذاتی و صفاتی و فعلی گفته می‌شود و این مقام عبارت است از اینکه انسان با شهود درمی‌یابد که هیچ ذاتی و فعلی جز برای خداوند سبحان آن هم به گونه‌ای که شایستهٔ قدس حضرتش (جلت عظمته) باشد در میان نیست بدون اینکه به حلول و اتحاد منجر شود که خداوند پاک و منزّه از این دو است. این برهان از موهبت‌های خداوند سبحان است که اختصاص به رساله ولایت نامه علامه دارد اما از لابه‌لای گلشن راز می‌توان فهمید که شبستری هم همین نظر را دارد که طرز بیان متفاوت است بدین صریحی و روشنی و مطلب را ادا نکرده است. زیرا که علامه استناد به آیات و کتب سنت و روایات این راه پر مخاطره را و چگونگی رسیدن به آن را به وضوح بیان کرده است.

نکته‌ای که باید مدنظر قرار گیرد وامدار بودن علامه به شبستری و امثالهم است همانگونه که شبستری وامدار محی الدین عربی است.

وجه تمایز میان علامه و شبستری به طور خلاصه این است که ولایت نامه به نثر است و گلشن راز به نظم؛ دوم اینکه گلشن راز به خواهش و درخواست یکی از مریدان در پاسخ به حسینی هروی سروده است.

مطلب بعدی اینکه تفکری که شبستری از آن سخن می‌گوید تفکر در محدوده صور و مفاهیم انتزاعی و دست و پا نزدن در پیچ و خم استدلال‌ها و اشکال منطقی نیست در نظر فیلسوفان که ارباب استدلال اند و اشیاء را بر طبق قوانین عقل می‌شناسند تفکر همان اکتساب مجهولات است از معلومات و با ترتیب امور معلوم است برای رسیدن به مجهول.

شبستری مخالف این قسم تفکر نیست اما راهی مطمئن برای رسیدن به معرفت حقیقی نمی‌داند زیرا می‌داند اگر تأییدات الهی نباشد و نفس از کدورت‌های مادی صافی نشود، به مطلوب دست نمی‌یابند.

می‌دانیم که علامه فیلسوف هم است اما از آن فیلسوفان که استدلال را با کشف و شهود قلبی همراه ساخته و در سراسر کتاب خویش این دو را توأم ساخته و با استفاده از این استدلالات و سیر آفاقی و انفسی به هدف رسیده است. شبستری نیز مانند اکثر مردم آذربایجان آن روزگار پیرو مذهب سنت و جماعت است و در آراء عقاید و کلامی خود به اشاعره تمایل داشته است. اما شبستری در گلشن راز مذهب عاشق را از تنگ نظری‌های آداب دانان جدا می‌داند و عقیده دارد عبادت از عابدی که تعیین پیش از او عدمی است به هر طریق که واقع شود مخصوص گردد به ذاتی که تعیین او عین هستی است و جمله عابد حق باشند.

اما مذهب علامه طباطبائی (ره) مذهب شیعه اثنی عشری است و اینکه او مردی بود که علی رغم طعن طاعنان، تزویر کاری حاسدان و دشمنی و خصومت جاهلان و غافلان مردانه بپا خاست و برای ترویج حکمت الهی و معارف ژرف والای عرفانی که از باطن شریعت مطهر حضرت محمد(ص) می‌جوشد کمر همت به میان زد و از شکایت راه نهراسید و به پسند و ناپسند این و آن اعتنایی نکرد را می‌نیاسود و خواب و خور و راحت و غنودن را بر خویش حرام کرد و تا توانست باقیات صالحاتی اینچنین برای اهل راه سالکان کوی دوست بر جای نهاد و این وجه تمایزی است میان این بزرگوار با شبستری.

صرف نظر از موارد و اختلافات جزئی و اندک هر دو این مسئله یعنی ولایت را به بنحو احسن بیان کرده‌اند زیرا هر دو معتقدند که دقایق سیر و سلوک عرفانی و لطایف آن در جای جای قرآن نهفته است و اگر به دیده بصیرت و تأمل بنگریم و در جستجوی ظرایف و اسرار کتاب الهی برابیم لب الباب عرفان را در آن خواهیم یافت. هر دو مقصد همه انبیاء و اولیاء را یکی می‌دانند و تصریح می‌کنند که حقیقت یکی است اگر چه به صورهای گوناگون نمایان شود و نام‌های مختلف به خود گیرد. و اساس همه مراتب کمال آدمی را ولایت می‌دانند که گاه در انسان گاهی بنام ولی یا نبی نمایان می‌شود و به نظر آن دو ولایت قطع شدنی نیست، بلکه دائمی است و در جمیع ادوار تقاضای ظهور در مظاهر می‌کند. چرا که وصال حق و حصول معرفت مقید به زمان مکان خاصی نیست و فیض الهی انقطاع نمی‌پذیرد و با هیچ عاملی از حرکت باز نمی‌ایستد. به مثل می‌توان گفت که حبه حقیقت در هر زمان که در درخت وجود انسان کاملی ظهور نماید، دوباره به مرتبه اول باز می‌گردد و در زمین استعداد سالکی دیگر می‌رود و بارور می‌شود. بدین سان سکه ولایت بر تاج معرفت به مکان خاص و زمان معین اختصاص ندارد و در انحصار شخص خاصی نیست، بلکه همه می‌توانند کمر همت بر میان بندند و به پای همت و نیروی عشق و قابلیت و عنایت الهی وادی سلوک را درنوردند و مسندنشین ولایت کمال و بارگاه معرفت گردند که این را در فصل سوم ولایت نامه علامه می‌توانیم از لحاظ اشتراک با شبستری مقایسه کنیم.

مطلب آخر اینکه شبستری همانند دیگر عارفان به تأثیر شیعیان در برابر آخرین امام را آخرین ولی که جامع جمیع مراتب اولیاء است عنوان کرده و این را به حدی با یکدیگر آمیخته کرده است که می‌گوید: «خاتم اولیاء عبارت از امام مهدی (ع) است» که این مطلب در روایت نامه علامه نیامده است.

به هر حال نظر ایشان جز در موارد اندکی مشترک است؛ با این تفاوت که علامه گرد تقلید گذشته و سعی کرده است نظرات شخصی خود را بیان کند.

منابع و مأخذ

- ۱- آسین پلاسیوس، ابن عربی، حیات و مذهب، ترجمه عن الاسبانیه عبدالرحمن بدوی، کویت، ۱۹۷۹م.
 - ۲- شبستری، شیخ محمود، شرح گلشن راز، محمد لاهیجی گیلانی، انتشارات علم، چاپ دوم، ۱۳۸۱.
 - ۳- عبدالرحمن بدوی، دورالعرب فی تکوین الفكر الاروبی، کویت، الطبعة الثالثة، ۱۹۷۹م.
 - ۴- عبدالرحمن بدوی، شهيدة العشق الالهی، رابعه العدویه، الطبعة الرابعة، کویت، ۱۹۷۸م.
 - ۵- عطار نیشابوری، شیخ فریدالدین، اسرارنامه، انتشارات صفی علیشاه، چاپ سعید نو، ۱۳۷۶.
 - ۶- عطار نیشابوری، شیخ فریدالدین، مصیبت نامه، انتشارات زوار، ۱۳۸۰.
 - ۷- عطار نیشابوری، شیخ فریدالدین، پندنامه، ترجمه ع روح بخشان، انتشارات اساطیر، ۱۳۷۳.
 - ۸- عطار نیشابوری، شیخ فریدالدین، مظهرالعجایب، با دیباچه مرتضی الحسینی البرقانی، پازینه، تهران ۸۴.
 - ۹- عطار نیشابوری، شیخ فریدالدین، خسرونامه، ارمغان، تهران ۱۳۷۸.
 - ۱۰- علاءالدوله سمنانی، رکن الدین احمد بن محمد بیابانکی، العروه لاهل الخلوة و الجلوة، به تصحیح و توضیح نجیب مایل هروی، تهران ۱۳۶۴.
 - ۱۱- عین القضاة، ابوالمعالی عبدالله بن محمد المیانجی الهمدانی، تمهیدات، به تصحیح و تحشیه عقیف عسیران، تهران، ج ۲، بدون تاریخ.
 - ۱۲- قیصری، داود، شرح فصوص الحکم، انتشارات علمی فرهنگی، ۱۳۷۵.
 - ۱۳- ماسینیون، لوی وب. گراوس، اخبار الحلاج او مناجیات الحلاج، پاریس ۱۹۳۶م.
 - ۱۴- مولوی، مثنوی، رینولد نیکلسون، انتشارات مولا، سال ۱۳۶۸.
 - ۱۵- محی الدین ابن عربی، شیخ اکبر، فتوحات مکیه، انتشارات مولی، تهران، ج ۱، ج ۲، ج ۴.
- 16- Toshikhj zutsu, the concept of pevetual creation in Islamic mysticism and zen Buddnism.